

Autumn and Winter 2025, 2 (4), 49-61.

Ali Akbar Davar and his role in authoritarian state-building during the Reza Shah era

Mirhadi Hosseini¹  | Ali asghar Rajabi² 

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Kharazmi University, TEHRAN, IRAN. E-mail: hosseini@khu.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of History, Kharazmi University, TEHRAN, IRAN. E-mail: aliasghar.rajabi@khu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research</p> <p>Article history: Received: 31 May 2025 Accepted: 7 August 2025 Published online: 6 March 2026</p> <p>Keywords: Ali Akbar Davar, State-building, Modern Justice, First Pahlavi, Authoritarianism, Legal Modernization.</p>	<p>As one of the main technocrats of Reza Shah's government, Ali Akbar Davar played an important role in advancing the project of state-building and the concentration of political power, and implemented extensive reforms in the areas of legislation, judicial organization, and administrative bureaucracy. This article, using a descriptive-analytical approach and relying on library sources and historical documents, examines Ali Akbar Davar's intellectual personality, political mentality, and position in the authoritarian state-building process of Reza Shah's era. The main issue of the research is how Davar's institutional reforms were related to political development and social participation. The hypothesis of the article is based on the fact that Davar represented a type of authoritarian and technocratic modernization that, emphasizing institutional efficiency and the concentration of power, pursued legal reforms without sufficient attention to institutionalizing political participation and ensuring civil liberties. The research findings show that Ali Akbar Davar was, on the one hand, the architect of modern legal and judicial institutions, and on the other hand, a victim of the same authoritarian state structure that he himself played a fundamental role in forming and consolidating.</p>
<p>Cite this article: Hosseini, Mirhadi, Rajabi, Ali asghar, Second. (2025). Ali Akbar Davar and his role in authoritarian state-building during the Reza Shah era. <i>New Researches in the Studies of the History of Islam and Iran</i>, 2 (4), 49-61.</p>	
<p> © The Author(s). Publisher: Lorestan University.</p>	
<p>DOI: http://doi.org/10.22034/nrihs.2026.2081865.1072</p>	

سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، ۴۹-۶۱.

علی اکبر داور و نقش او در دولت‌سازی اقتدارگرایانه عصر رضاشاه

میرهادی حسینی^۱ | علی اصغر رجبی^۲

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: hosseini@khu.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، رایانامه: aliasghar.rajabi@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت:</p> <p>۱۴۰۴/۰۳/۱۰</p> <p>پذیرش نهایی:</p> <p>۱۴۰۴/۰۵/۱۶</p> <p>تاریخ انتشار:</p> <p>۱۴۰۴/۱۲/۱۵</p> <p>کلیدواژه‌ها:</p> <p>علی اکبر داور، دولت‌سازی، عدلیه نوین، پهلوی اول، اقتدارگرایی، نوسازی حقوقی.</p>	<p>علی اکبر داور به عنوان یکی از تکنوکرات‌های اصلی دولت رضاشاه، سهمی مهم در پیشبرد پروژه دولت‌سازی و تمرکز قدرت سیاسی ایفا کرد و اصلاحات گسترده‌ای را در حوزه قانون‌گذاری، سازمان قضایی و بوروکراسی اداری به اجرا گذاشت. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای و اسناد تاریخی به بررسی شخصیت فکری، ذهنیت سیاسی و جایگاه علی اکبر داور در فرآیند دولت‌سازی اقتدارگرایانه عصر رضاشاه می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش این است که اصلاحات نهادی داور چه نسبتی با توسعه سیاسی و مشارکت اجتماعی داشت. فرضیه مقاله بر این اساس استوار است که داور نماینده نوعی نوسازی اقتدارگرایانه و تکنوکراتیک بود که با تأکید بر کارآمدی نهادی و تمرکز قدرت، اصلاحات حقوقی را بدون توجه کافی به نهادینه‌سازی مشارکت سیاسی و تضمین آزادی‌های مدنی دنبال کرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی اکبر داور از یک طرف، معمار نهادهای مدرن حقوقی و قضایی و از طرف دیگر، قربانی همان ساختار اقتدارگرای دولتی بود که خود در شکل‌گیری و تحکیم آن نقشی اساسی ایفا کرده بود.</p>

استناد: حسینی، میرهادی، رجبی، علی اصغر (۱۴۰۴). علی اکبر داور و نقش او در دولت‌سازی اقتدارگرایانه عصر رضاشاه. پژوهش‌های نوین در مطالعات تاریخ اسلام و ایران، سال دوم، شماره ۲ (۴)، ۴۹-۶۱.



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

۱. مقدمه

تحول ساختار دولت در ایران معاصر، به‌ویژه در فاصله فروپاشی نظم قاجاری و استقرار دولت پهلوی اول، از مهم‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مباحث تاریخ‌نگاری ایران است. این دوره، نه‌تنها شاهد تغییر در رأس قدرت سیاسی، بلکه عرصه دگرگونی‌های عمیق نهادی، حقوقی و اداری بود که مسیر دولت‌سازی در ایران را به‌طور بنیادین تغییر داد.

عصر رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش) یکی از مهم‌ترین دوره‌های تحول دولت در تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌رود. در این دوره، دولت مرکزی با اتکا به تمرکز قدرت سیاسی، گسترش بوروکراسی و نهادسازی مدرن، کوشید ساختارهای سنتی قدرت را درهم شکند و الگویی نوین از حکومت را مستقر سازد. بسیاری از پژوهشگران، این فرایند را نوعی «نوسازی اقتدارگرایانه» دانسته‌اند که در آن دولت، پیش از شکل‌گیری جامعه مدنی نیرومند، به اصلاحات ساختاری دست زد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۸۵-۱۲۸؛ همایون کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۴۰۵-۴۳۷). به این ترتیب دولت رضاشاهی نخستین تجربه جدی ایجاد دولتی متمرکز، بوروکراتیک و مدرن در ایران به‌شمار می‌رود؛ دولتی که با تکیه بر ارتش، بوروکراسی و قانون مدون، اقتدار خود را بر جامعه تحمیل کرد.

در این چارچوب، نقش نخبگان دولتی و تکنوکرات‌ها اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. دولت رضاشاهی برای تحقق اهداف خود، ناگزیر به استفاده از نیروهایی بود که هم با مفاهیم دولت مدرن آشنا باشند و هم توان اجرایی لازم برای پیاده‌سازی اصلاحات را داشته باشند. این نخبگان که عمدتاً از دل تجربه شکست‌خورده مشروطه و ناکارآمدی دولت قاجار برخاسته بودند، راه نجات ایران را در تمرکز قدرت، نظم اداری و نوسازی سریع نهادی جست‌وجو می‌کردند. یکی از برجسته‌ترین این چهره‌ها، علی اکبر داور است؛

سیاستمداری که نام او بیش از هر چیز با نوسازی نظام قضایی و تأسیس عدلیه نوین گره خورده است (عاقلی، ۱۳۶۹: ۲۹۵ و ۱۰۲).

علی اکبر داور داور از جمله رجال تحصیل‌کرده و آشنا با نظام‌های حقوقی اروپایی بود که در دهه ۱۳۰۰ ش، در مقام وزیر عدلیه، نقشی محوری در انحلال دستگاه قضایی سنتی و جایگزینی آن با ساختاری متمرکز و عرفی ایفا کرد. اصلاحات او، نه‌تنها تغییرات نهادی در نظام قضایی به وجود آورد، بلکه به‌طور مستقیم در خدمت تثبیت اقتدار دولت مرکزی قرار گرفت (عاقلی، ۱۳۶۹: ۱۹-۱۶؛ فلور و بنانی، ۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۰۷؛ صدر، ۱۳۶۴: ۲۸۸). با این حال، داور را نمی‌توان صرفاً یک اصلاح‌گر حقوقی دانست. او در عمل، بخشی از ساخت قدرت رضاشاهی بود و کنش سیاسی‌اش در پیوندی تنگاتنگ با منطق اقتدارگرایی دولت جدید شکل گرفت. همان‌گونه که کاتوزیان نشان داده است، دولت رضاشاهی گرچه به نخبگان نیاز داشت، اما در عین حال نسبت به تمرکز بیش از حد قدرت در دست آنان حساس بود؛ امری که سرنوشت بسیاری از رجال برجسته این دوره، از جمله داور را رقم زد (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۴۳۱-۴۱۸). مرگ علی اکبر داور در سال ۱۳۱۵ ش، نقطه پایانی تراژیک بر زندگی سیاسی یکی از معماران دولت مدرن در ایران بود. این واقعه، تنها یک حادثه شخصی یا روانی نبود، بلکه باید آن را در چارچوب منطق درونی دولت اقتدارگرایی رضاشاهی و سازوکار حذف نخبگان تحلیل کرد.

از این‌رو، پرسش اصلی مقاله چنین صورت‌بندی می‌شود: علی اکبر داور چه جایگاهی در فرآیند دولت‌سازی پهلوی اول داشت و نقش او تا چه اندازه در تثبیت نوسازی اقتدارگرایانه مؤثر بود؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه مقاله بر این استوار است: «داور نماینده نوعی عقل‌گرایی تکنوکرات و اقتدارگرا بود که اصلاحات نهادی را بدون پیوند دادن آن به

توسعه سیاسی و اجتماعی دنبال کرد؛ رویکردی که در کوتاه‌مدت به ایجاد نظم و کارآمدی انجامید، اما در بلندمدت به بازتولید شکاف میان دولت و جامعه یاری رساند».

روش پژوهش در این مقاله توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای، آثار ایران‌شناسان، خاطرات و اسناد دوره پهلوی اول است. تلاش شده است با ترکیب داده‌های تاریخی و چارچوب‌های نظری دولت‌سازی، تصویری متوازن از نقش داور ارائه شود؛ تصویری که او را نه صرفاً یک فرد، بلکه تجسم یک الگوی خاص از نوسازی در تاریخ معاصر ایران نشان دهد.

تحقیقات انجام‌شده درباره علی‌اکبر داور و نقش او در نوسازی نظام قضایی و دولت‌سازی اقتدارگرایانه عصر رضاشاه، هم در ایران و هم در مطالعات ایران‌شناسان خارجی، جایگاه قابل توجهی دارد. از منابع فارسی، عاقلی و زندیه به عنوان مراجع اصلی و سند محور در این حوزه مطرح است. کتاب داور و عدلیه، تالیف عاقلی (۱۳۶۹) با اتکا به اسناد وزارت عدلیه و مذاکرات مجلس شورای ملی، تصویری دقیق از اقدامات داور در نوسازی نظام قضایی ارائه می‌دهد. این اثر، مبنای بسیاری از پژوهش‌های بعدی درباره نقش داور در دولت‌سازی عصر رضاشاه محسوب می‌شود. همچنین کتاب زندیه (۱۳۹۲) با عنوان تحول نظام قضایی ایران در دوره پهلوی اول نه فقط یک تاریخ‌نگاری توصیفی است، بلکه تحلیل می‌کند که چگونه تحول قضایی در پهلوی اول بخشی از پروژه مدرنیزاسیون دولت بوده و چه پیامدهایی در ساختار حقوقی و قضایی ایران داشته است.

در کنار دو کتاب فوق، کتاب تحول نظام قضایی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه ۱۳۳۰-۱۲۸۵ش، تألیف زرنگ (۱۳۸۱) را می‌توان در همین راستا تحلیل و اعتبار سنجی کرد. مؤلف در جلد اول به روش تاریخی و با نگاهی حقوقی-

سیاسی به تصویب نظام قضایی در دو مقطع صدر مشروطه و دوره رضاخان و ارزیابی نقاط ضعف و قوت دستگاه قضایی و علل و زمینه‌های حقوق سیاسی آن پرداخته است. مطالعه روند تغییرات و تحولات نظام قضایی با روش تاریخی و از نگاه حقوقی-سیاسی، در دوره محمدرضاشاه و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، موضوع جلد دوم این کتاب است. در پژوهش‌های تحلیلی، کاتوزیان و آبراهامیان به بررسی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی اصلاحات داور و ارتباط آن با تثبیت اقتدار رضاشاه پرداخته‌اند. کاتوزیان با تمرکز بر اقتصاد سیاسی و روابط دولت و جامعه، اصلاحات قضایی داور را در چارچوب سیاست اقتدارگرایانه رضاشاه بررسی کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۴۵۲-۴۱۱). آبراهامیان نیز ضمن تحلیل ساخت دولت مدرن در ایران، نقش تکنوکرات‌هایی چون داور را در تقویت دولت مرکزی و کاهش نفوذ نهادهای سنتی برجسته می‌کند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۹۱-۱۷۴).

از سوی دیگر، پژوهش‌های خارجی نیز به این موضوع پرداخته‌اند. استفانی کرونین در کتاب ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران در مطالعه خود بر ارتش و ساخت قدرت رضاشاهی، نقش داور را در مدیریت نهادهای اداری و قضایی و پیوند آن با منطق اقتدارگرایی دولت بررسی کرده است. کرونین نشان می‌دهد که دولت برای نهادینه کردن نظم به ابزار حقوقی نیاز دارد و اینجا است که عدلیه داور وارد صحنه می‌شود (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۳۴-۱۵۱). در حوزه نظری، پژوهش‌های جان فوران چارچوب مفهومی برای تحلیل اقتدار و دولت مدرن ارائه می‌دهند که برای فهم رفتار داور و تصمیمات وی در زمینه نوسازی عدلیه و ساخت قدرت کاربرد دارد. این مطالعات نشان می‌دهد که داور نه تنها یک تکنوکرات، بلکه یک بازیگر کلیدی در پروژه دولت مدرن اقتدارگرایی رضاشاه بوده است (فوران، ۱۳۸۶: ۳۳۵). کتاب ویلم فلور با عنوان نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی

اگرچه به‌طور مستقیم تمرکز خود را بر نقش علی اکبر داور نمی‌گذارد، اما نظام قضایی ایران در دوره قاجار و پهلوی را در یک چشم‌انداز کلان بررسی می‌کند که در آن داور یکی از چهره‌های مهم تحولات قضایی پهلوی اول معرفی می‌شود. اما محور اصلی کتاب تحلیل ساختار کلی قضایی و اصلاحات نهادی است، نه زندگی‌نامه یا تحلیل جزئی عملکرد داور به تنهایی (فلور، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۱۶).

گذشته از منابع فوق، استفاده از اسناد وزارت عدلیه (دوره رضاشاه) در سازمان اسناد و کتابخانه ملی گنجینه‌ای ارزشمند برای محققین است تا با استناد به آن‌ها بتوان زوایای حقوقی اقدامات داور را تحلیل کرد. این اسناد منبع دست اول برای فهم تصمیم‌گیری‌های داور، شیوه مدیریت و اولویت‌های اصلاحی او هستند. بدون آن‌ها، شناخت داور به روایت ثانوی محدود می‌شود و احتمال تحریف یا ساده‌سازی نقش او افزایش می‌یابد. این اسناد، نشان می‌دهند اصلاحات او صرفاً قضایی نبوده بلکه سیاسی هم بود. آرشیو مجله رسمی وزارت عدلیه در دوره داور هم اطلاعات ارزشمندی را در این خصوص در اختیار ما قرار می‌دهد. نتیجه اینکه این اسناد امکان تحلیل علت و معلولی اقدامات داور و تأثیر آن بر شکل‌گیری دولت قضایی رضاشاه را فراهم می‌کند. در میان اسناد و منابع دست اول هم می‌توان به خاطرات صدرالاشراف اشاره کرد که از خاطرات سید محسن صدر، سیاستمدار و شخصیت برجسته ایرانی است که به همت روح الله جمهوری منتشر شده و به شرح زندگی و وقایع دوران قاجار و پهلوی می‌پردازد. صدرالاشراف به دلیل نزدیکی به داور، در اصلاح امور عدلیه با داور همکاری کرد و در تصویب اغلب قوانین مربوط به دادگستری نقش بارزی ایفا نمود. صدر در سال ۱۳۱۰ ش به دادستانی کل کشور منصوب گردید (صدر، ۱۳۶۴: ۲۸۸-۳۴۸).

در میان مقالات پژوهشی هم می‌توان به موارد ارزشمندی اشاره کرد. از جمله مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی انتقادی از دیدگاه‌های داور درباره فرهنگ عمومی و دولت ملی»، از طاهری و آبدیان (۱۴۰۰) که دیدگاه‌های داور را درباره ضرورت استقرار دولت بدون اعتنا به فرهنگ مورد واکاوی قرار می‌دهد. همچنین باید به مقاله رجی فرد (۱۴۰۰) با عنوان «تقدم اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی؛ بازخوانی آراء و اندیشه‌های داور» اشاره شود که در آن به درک ناقص داور از مفهوم توسعه و تجدد می‌پردازد. پژوهش بعدی با عنوان «بررسی عملکرد علی اکبر داور در وزارت عدلیه» از آقا علی خانی و یلفانی (۱۳۹۸) است که در آن به نقش اثربخش داور در بنیانگذاری نظام قضایی جدید می‌پردازد. مقاله «نقش علمای شیعه در نوسازی نظام قضایی عصر پهلوی اول» از ده پهلوانی و زندیه (۱۳۹۰) به جایگاه داور و عدلیه در فرآیند مدرنیزاسیون در زمان پهلوی اول و دوری جستن از نظام قضایی شرعی اشاره می‌کند. سرانجام، مقاله تابش (۱۳۹۸) با عنوان «واکاوی مناسبات علی اکبر داور با پهلوی اول» را هم باید در راستای تحلیل به کارگیری کارگزاران آشنا با ساختارهای حکومتی جدید بدانیم.

به رغم مطالعات انجام‌شده، هنوز کمبودهایی در تحلیل ترکیبی شخصیت، زمینه فکری و عملکرد داور مشاهده می‌شود. بسیاری از پژوهش‌ها صرفاً به جنبه‌های اداری یا تاریخی توجه داشته و پیوند میان اصلاحات قضایی، تثبیت اقتدار سیاسی و سرنوشت شخصی داور را به‌طور جامع بررسی نکرده‌اند. بنابراین، این مقاله می‌کوشد با تلفیق منابع اسنادی، پژوهش‌های ایران‌شناسان و چارچوب‌های نظری، یک نگاه تحلیلی و یکپارچه به داور و نقش او در دولت‌سازی اقتدارگرایانه عصر رضاشاه ارائه دهد.

۲. نوسازی نظام قضایی و تأسیس عدلیه نوین

نظام قضایی ایران در واپسین سال‌های حکومت قاجار، یکی از آشکارترین نمودهای ضعف دولت مرکزی و فقدان اقتدار نهادمند بود. تعدد مراجع قضایی، هم‌پوشانی صلاحیت‌ها، نبود وحدت رویه و نفوذ گسترده حکام محلی و نیروهای غیررسمی، باعث شده بود که عدالت نه براساس قانون، بلکه بر پایه روابط، نفوذ اجتماعی و قدرت محلی اعمال شود (فلور، ۱۳۸۸: ۷۷-۲۳). در این دوره، محاکم شرعی، دیوان‌خانه‌ها، محاکم عرفی، محاکم لیالی و حتی مداخلات مستقیم حکام، به‌طور هم‌زمان عمل می‌کردند، بی‌آنکه سلسله‌مراتب مشخص یا نظام نظارتی واحدی وجود داشته باشد. از منظر نخبگان پسامشروطه، این وضعیت نه تنها مانع تحقق عدالت، بلکه سدی جدی در برابر شکل‌گیری دولت مدرن تلقی می‌شد. شرایطی که کاتوزیان از آن به لجام گسیختگی در سال‌های پس از مشروطه تعبیر می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۷۲-۱۴۹). فلور معتقد است از آنجا که نظام قضایی قاجار، به دلیل دوگانگی شرعی و عرفی، باعث کاهش مشروعیت و کارآمدی در اجرای عدالت شد، نیاز به عدالتخانه واحد، قانونمدار و مطابق با الزامات دولت مدرن تشدید شد. علی‌اکبر داور، در این دیدگاه، پاسخ تکنوکراتیک به این نیاز نهادی بود، یعنی شخصی که توانست با آموزش غربی و تجربه قضایی، ساختار تازه و قانون‌محور طراحی و اجرا کند. در نتیجه، نفوذ گسترده قضات و دادگاه‌های شرعی در امور قضایی کاهش یافت؛ قوانین عرفی مبتنی بر الگوهای اروپایی وارد ساختار قضایی شد که این موضوع یکی از اساسی‌ترین دگرگونی‌های نظام قضایی در دوره پهلوی است (فلور، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۵).

داور تحت تاثیر سنت‌های حقوقی فرانسوی-آلمانی قرار داشت و لذا تحول قوه قضاییه ایران را کمابیش برابر همان الگوهای اروپایی طرح ریزی کرد و با نقشه غربی‌سازی نهاد

دادرسی در ایران به پایه‌گذاری تشکیلات نوین دادگستری دست یازید (زندیه، ۱۳۹۲: ۱۷۱).

تصمیم داور به انحلال کامل عدلیه موجود در سال ۱۳۰۶ش، یکی از رادیکال‌ترین اقدامات نهادی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. برخلاف رویکردهای تدریجی دوره مشروطه، داور به این نتیجه رسیده بود که ساختار قضایی موجود اصلاح‌پذیر نیست و باید به‌طور کامل منحل شود (شیاسی، ۱۳۹۹: ۹۴-۷۷؛ صدر، ۱۳۶۴: ۲۸۸). این اقدام، تنها در سایه حمایت مستقیم رضاشاه امکان‌پذیر شد. بدون تردید رضاشاه در ابتدا به داور اعتماد داشت (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۱۷). انحلال عدلیه را می‌توان نمونه‌ای روشن از هم‌پوشانی عقلانیت تکنوکراتیک داور و اقتدار سیاسی شاه دانست؛ جایی که اراده سیاسی متمرکز، ابزار تحقق اصلاحات نهادی شد. این تصمیم، اگرچه کارآمدی کوتاه‌مدت داشت، اما هم‌زمان پیوند نظام قضایی جدید را با سنت حقوقی و اجتماعی ایران به‌طور ناگهانی قطع کرد؛ امری که پیامدهای اجتماعی مهمی در پی داشت.

۳. اصول سازمانی عدلیه نوین

عدلیه نوین بر پایه مجموعه‌ای از اصول شکل گرفت که همگی با منطق دولت متمرکز مدرن هم‌خوانی داشتند. مهم‌ترین این اصول عبارت بودند از:

۱. تمرکز سازمانی: تمامی محاکم کشور تحت نظارت

مستقیم وزارت عدلیه قرار گرفتند.

۲. وحدت حقوقی: قوانین مدون جایگزین رویه‌های متنوع

محلی و فقهی شدند.

۳. حرفه‌ای‌سازی قضاوت: قضات جدید عمدتاً از میان

تحصیل‌کردگان حقوق انتخاب شدند.

۴. بوروکراتیزه شدن عدالت: دستگاه قضایی به بخشی از

ماشین اداری دولت بدل شد (فلور، ۱۳۸۸: ۱۰۵-۱۲۲).

۱۲۲-۱۰۷). در چنین شرایطی، قانون به جای آنکه سپری در برابر قدرت سیاسی باشد، به ابزاری برای اعمال آن بدل شد. این ویژگی، عدلیه نوین را به بخشی از ساخت اقتدارگرایی دولت رضاشاه تبدیل کرد. در اندیشه داور، عدالت صرفاً به معنای حل و فصل دعاوی نبود، بلکه ابزاری برای نظم‌بخشی، انضباط اجتماعی و فرمان‌پذیری جامعه تلقی می‌شد. عدلیه نوین نقشی آموزشی- انضباطی ایفا می‌کرد و شهروندان را با منطق نظم دولتی آشنا می‌ساخت.

از این منظر، نظام قضایی جدید بخشی از پروژه کلان نوسازی اقتدارگرایی بود که هدف آن، تولید جامعه‌ای قابل کنترل و پیش‌بینی‌پذیر برای دولت مرکزی بود (فوران، ۱۳۸۶: ۳۳۵-۳۳۲). نوسازی نظام قضایی در دوره داور، دستاوردهایی انکارناپذیر داشت: وحدت حقوقی، افزایش کارآمدی اداری و تقویت اقتدار دولت مرکزی. اما این دستاوردها با هزینه‌هایی سنگین همراه بود: تضعیف استقلال قضایی، گسست از سنت حقوقی بومی و بی‌توجهی به مشارکت اجتماعی (زرنگ، ۱۳۸۱: ۴۷۳-۴۵۱). در نهایت، عدلیه نوین بیش از آنکه در خدمت حاکمیت قانون باشد، در خدمت حاکمیت دولت قرار گرفت. از این رو، تجربه داور را باید یکی از روشن‌ترین نمونه‌های نوسازی اقتدارگرایانه در تاریخ معاصر ایران دانست؛ تجربه‌ای که همزمان حامل پیشرفت نهادی و محدودیت‌های عمیق سیاسی بود.

۴. داور در ساخت قدرت رضاشاهی

دولت رضاشاهی بر پایه تمرکز بی‌سابقه قدرت سیاسی، اداری و نظامی شکل گرفت. رضاشاه با حذف تدریجی نهادهای میانجی، تضعیف نیروهای محلی و مهار اشرافیت سنتی، کوشید دولتی یکپارچه و متمرکز ایجاد کند. بسیاری از پژوهشگران این فرایند را نمونه‌ای از «دولت اقتدارگرایی مدرن» دانسته‌اند که در آن، بوروکراسی و زور نظامی به‌طور همزمان به کار گرفته می‌شود. در چنین ساختاری، نخبگان

این اصول، به روشنی نشان می‌دهد که نوسازی قضایی، نه پروژه‌ای مستقل، بلکه جزئی جدایی‌ناپذیر از دولت‌سازی رضاشاهی بود. یکی از ارکان اصلی اصلاحات داور، تدوین و تصویب مجموعه‌ای از قوانین جدید، به ویژه قانون مدنی، آیین دادرسی و قوانین کیفری بود. این قوانین عمدتاً با الهام مستقیم از حقوق فرانسه و دیگر نظام‌های حقوقی اروپایی تدوین شدند (زرنگ، ۱۳۸۱: ۷۵-۶۰؛ هدایت، ۱۳۴۴: ۴۱۷). هدف داور از این اقدام، ایجاد نظامی حقوقی بود تا قابل پیش‌بینی باشد و وابسته به اراده شخصی قاضی نباشد. همچنین امکان نظارت و کنترل مرکزی بر اجرای قانون را فراهم کند. با این حال، این انتقال حقوقی اغلب بدون بومی‌سازی مفهومی صورت گرفت. مفاهیم حقوقی جدید، بدون پیوند با زمینه اجتماعی و فرهنگی ایران، وارد ساختار قضایی شدند و همین امر شکاف میان «قانون رسمی» و «واقعیت اجتماعی» را تعمیق کرد.

حذف تدریجی محاکم شرعی از ساختار رسمی قضایی، یکی از مناقشه‌برانگیزترین اقدامات داور بود. این سیاست، صرفاً یک اصلاح حقوقی نبود، بلکه تصمیمی سیاسی و ایدئولوژیک در راستای سکولاریزاسیون اقتدار دولت محسوب می‌شد. داور فقه را مانعی بر سر راه وحدت حقوقی و تمرکز اقتدار می‌دانست و معتقد بود که دولت مدرن باید تنها مرجع قانون‌گذاری و داوری باشد. این رویکرد، با مقاومت روحانیون و بخش‌هایی از جامعه مواجه شد، اما دولت با اتکا به زور و اقتدار سیاسی، این مقاومت‌ها را مهار کرد. نتیجه این سیاست، ایجاد نظامی قضایی مدرن اما همراه با بحران مشروعیت اجتماعی بود. یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد بر عدلیه نوین، فقدان استقلال قضایی است. در ساختاری که داور طراحی کرد، قوه قضائیه عملاً زیر مجموعه قوه مجریه بود و وزیر عدلیه اختیار گسترده‌ای در انتصاب، عزل و نظارت بر قضات داشت (فلور، ۱۳۸۸: ۱۳۸۸).

قضات عدلیه را به تشخیص خود با حفظ رتبه قضایی برای مشاغل حساس به وزارت مالیه منتقل کند» (عاقلی، ۱۳۶۹: ۲۷۰).

داور برخلاف برخی رجال سنتی، فاقد پایگاه مستقل اجتماعی بود و همین امر او را به شدت به دولت وابسته می‌کرد. این وابستگی، از یک سو امکان مانور گسترده در اصلاحات قضایی را فراهم ساخت و از سوی دیگر، او را در برابر تغییرات اراده شاه آسیب‌پذیر کرد. داور تا آخرین لحظات عمر خویش نگران رفتارهای پیش‌بینی نشده رضاشاه بود و هر لحظه انتظار فوران خشم او را داشت. رابطه داور و رضاشاه، فراتر از یک رابطه اداری، پیوندی مبتنی بر اعتماد سیاسی بود. رضاشاه در داور فردی را می‌دید که می‌تواند بدون ملاحظه نیروهای اجتماعی و سنتی، تصمیمات رادیکال را اجرا کند. انحلال عدلیه و بازسازی آن، بدون حمایت مستقیم شاه، اساساً امکان‌پذیر نبود. مخبرالسلطنه هدایت، داور را از معدود کارگزاران رضاشاه می‌داند که «به تقرب مفتخر بود» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۱۷). کلارک (کاردار سفارت فرانسه در ایران) هم در گزارش خود به این حسن اعتماد بین داور و رضاشاه اشاره کرده و می‌نویسد: «برای همه افراد بلند پایه و سیاسی ایران روشن بود که داور از اعتماد و اطمینان کامل خاص رضاشاه برخوردار است، به طوری که در هیأت دولت تمام افکار و تصمیمات وی بدون چون و چرا همیشه به تصویب می‌رسید» (آیتی، ۱۳۸۵: ۲۰۴-۲۰۳). این پیوند اما ماهیتی ناپایدار داشت. اعتماد رضاشاه به اطرافیان، همواره مشروط و موقتی بود. همان منطقی که موجب صعود داور شد، در نهایت به تضعیف موقعیت او انجامید؛ زیرا تمرکز قدرت در رأس، تحمل هیچ مرکز اقتدار ثانویه‌ای را نداشت. این امر، سرنوشت تمام کسانی بود که رضاخان را به رضاشاهی بر کشیده بودند؛ اما

سیاسی نه به عنوان نمایندگان جامعه، بلکه به عنوان کارگزاران دولت عمل می‌کردند. بقای آنان نه از طریق پایگاه اجتماعی، بلکه از رهگذر نزدیکی به کانون قدرت تعریف می‌شد. علی‌اکبر داور دقیقاً در همین چارچوب به یکی از ارکان دولت رضاشاهی بدل شد. داور را می‌توان نمونه‌ای برجسته از تکنوکرات اقتدارگرا دانست؛ شخصیتی که مشروعیت خود را نه از رأی مردم یا سنت، بلکه از کارآمدی، تخصص و توانایی اجرایی می‌گرفت. او با تسلط بر حقوق مدرن و سازمان‌دهی اداری، به رضاشاه نشان داد که اصلاحات نهادی می‌تواند ابزار مؤثری برای تثبیت اقتدار سیاسی باشد. از مذاقه در رفتار و عملکرد سیاسی داور طی سال‌های دوره سلطنت رضاشاه، چنین مستفاد می‌شود که علی‌اکبر داور، بحران عدلیه را صرفاً یک ناکارآمدی حقوقی نمی‌دانست، بلکه آن را نشانه‌ای از فقدان اقتدار دولت و ناتوانی آن در اعمال حاکمیت بر قلمرو ملی تفسیر می‌کرد. از این رو، اصلاح قضایی در ذهن او، بخشی از پروژه کلان دولت‌سازی بود. حتی کارگزاران دست پرورده خود را هم تربیت کرده بود تا با روش‌های مدیریتی او همساز باشند. وی در هر پستی که بود از وزارت عدلیه (۱۳۰۵-۱۳۱۲) تا وزارت مالیه (۱۳۱۲-۱۳۱۵) کارگزارانی را برای پیشبرد برنامه‌ها و اهداف خود به کار می‌گرفت. عاقلی می‌نویسد که داور پس از انتصاب به وزارت مالیه در سال ۱۳۱۲ ش، و مطالعه برای چگونگی اداره این وزارتخانه تصمیماتی گرفت: «داور چند روز در وزارت مالیه به مطالعه پرداخت و با اشخاص مطلع به مشورت نشست و سرانجام دریافت با کادر فعلی این وزارتخانه قادر به حل مشکلات نیست. باید به هر نحوی هست از جوانانی که در عدلیه ظرف چند سال مدیران لایقی ساخته است در کار مالیه مملکت استفاده کرد. در یکی از جلسات هیئت وزیران که در حضور شاه تشکیل یافته بود موضوع را عنوان کرد و بالاخره شاه موافقت کرد که داور می‌تواند ۱۴ نفر از

اینبار داور با بقیه یک فرق اساسی داشت و آن به ماهیت برنامه‌های داور بر می‌گشت.

یکی از کارکردهای کلیدی علی اکبر داور در ساخت قدرت رضاشاهی، مشارکت فعال در حذف یا تضعیف نهادهای رقیب بود. عدلیه نوین، با تمرکز صلاحیت‌های قضایی، عملاً محاکم شرعی، نفوذ علما و داوری‌های محلی را کنار زد. این اقدام، نه فقط اصلاحی حقوقی، بلکه گامی مهم در تمرکز اقتدار سیاسی دولت بود. پس آیا می‌توان این نتیجه را گرفت که داور را باید نه صرفاً اصلاح‌گر، بلکه عامل مهندسی قدرت دانست؛ کسی که قانون را (برای رضاشاه) به ابزاری برای حذف رقبای اقتدار دولت بدل کرد و عملاً به دست خودش پایه‌های سقوط خود را پایه‌گذاری کرد؟

داور در کنار چهره‌هایی چون عبدالحسین تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و علی سهیلی، بخشی از شبکه نخبگان کارگزار جدید رضاشاهی را تشکیل می‌داد. این شبکه، برخلاف اشرافیت قاجاری (که فاقد تخصص و کارآمدی اجرایی بودند)، بر پایه تخصص، وفاداری و کارآمدی تعریف می‌شد. اما ویژگی مشترک همه این رجال، نبود امنیت سیاسی پایدار بود. داور، همانند تیمورتاش، به تدریج از یک کارگزار صرف به شخصیتی تأثیرگذار در تصمیم‌سازی بدل شد و همین امر، حساسیت رضاشاه را برانگیخت. دولت اقتدارگرا، نخبگان قدرتمند می‌سازد، اما تحمل آنان را ندارد.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی و تحلیل رابطه دولت با فرد، (و به تعبیر ماکس وبر، رابطه دولت با طبقات اجتماعی) می‌توان به تحلیل ویژگی‌های دولت مدرن پردازیم؛ به نحوی که نوع سلطه و مشروعیت دولت مدرن را واکاوی کند. بر این اساس در ساخت قدرت رضاشاهی، قانون جایگاهی دوگانه داشت: از یک سو نماد نظم و مدرنیته بود و از سوی دیگر، ابزاری برای اعمال اقتدار سیاسی (وبر، ۱۳۷۴: ۳۵۸). داور با تدوین و اجرای قوانین جدید، این دو کارکرد را به خوبی در

هم آمیخت. قانون، به جای محدود کردن قدرت، آن را مشروع و کارآمد جلوه می‌داد. به این ترتیب، داور در شکل‌گیری نوعی اقتدار عقلانی- قانونی ناقص نقش داشت؛ اقتداری که صورت مدرن داشت، اما فاقد سازوکارهای کنترل و پاسخ‌گویی بود.

با این وجود، مهم‌ترین ویژگی جایگاه داور در ساخت قدرت رضاشاهی، تناقض درونی آن بود. او هم معمار نظم نوین بود و هم قربانی بالقوه همان نظم. داور برای تقویت دولت، استقلال نهاد قضایی را قربانی کرد و بدین ترتیب، ابزار دفاع نهادی خود را از میان برد. در ساختاری که قانون تابع اراده سیاسی است، حتی قانون‌گذار نیز امنیت ندارد. این تناقض، سرنوشت داور را به گونه‌ای تراژیک رقم زد. داور در ساخت قدرت رضاشاهی، نقشی فراتر از یک وزیر یا اصلاح‌گر ایفا کرد. او حلقه واسط میان بوروکراسی مدرن و اقتدار سیاسی متمرکز بود. اصلاحات او، به تثبیت دولت رضاشاهی یاری رساند، اما هم‌زمان منطبق حذف و بی‌ثباتی نخبگان را تشدید کرد. از این منظر، داور را می‌توان یکی از چهره‌های کلیدی دولت‌سازی اقتدارگرایانه در ایران دانست؛ شخصیتی که نشان می‌دهد چگونه مدرنیزاسیون نهادی، در غیاب محدودیت‌های قدرت، به بازتولید استبداد در لباسی نو می‌انجامد.

۵. فروپاشی موقعیت سیاسی و مرگ علی اکبر داور

از اوایل دهه ۱۳۱۰ش، ساخت قدرت رضاشاهی وارد مرحله‌ای جدید شد. مرحله‌ای که محققین از آن با عنوان استبداد رضاشاهی نام می‌برند. پس از تثبیت نهادهای اصلی دولت، رضاشاه به تدریج به محدود کردن قدرت نخبگانی پرداخت که در مرحله دولت‌سازی نقش کلیدی ایفا کرده بودند. در این مرحله، دولت دیگر به اصلاح‌گران قدرتمند نیاز نداشت، بلکه به کارگزارانی مطیع و فاقد ابتکار مستقل بسنده می‌کرد. در چنین فضایی، داور که زمانی معمار نظم

نوین قضایی بود، به تدریج جایگاه پیشین خود را از دست داد. انتقال او از وزارت عدلیه به وزارت مالیه، هرچند در ظاهر ارتقا تلقی می‌شد، اما در واقع نشانه‌ای از کاهش اعتماد سیاسی و آغاز حاشیه‌نشینی او بود. چنانچه ادعای محمود بدر (معاون داور در وزارت دارایی) را بپذیریم مبنی بر اینکه داور علاقه‌ای به وزارت دارایی نداشته و این پست را به تعبیر داور «طوق لعنتی» بر گردن خود می‌دانسته (زندیه، ۱۳۹۲: ۱۹۵)، لذا به این باور می‌رسیم که او در سراسیمگی زوال بوده است. صدر الاشراف هم که پس از داور (از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۵) به منصب وزارت عدلیه رسیده بود قربانی همین فضای جدید شد و در نهایت او هم مغضوب رضاشاه گردید (صدر، ۱۳۶۴: ۳۵۲ - ۳۴۸). به ویژه اینکه داور در وزارت مالیه با ساختاری مواجه شد که نه تنها پیچیده‌تر، بلکه به شدت سیاسی‌تر از عدلیه بود. بحران‌های مالی دولت، فشار برای افزایش درآمدها و نظارت مستقیم رضاشاه، دامنه اختیار او را به شدت محدود کرد. در این دوره، هر ناکامی اداری می‌توانست به سوءظن سیاسی تعبیر شود. به گزارش منابع، رضاشاه به تدریج داور را مسئول مشکلات مالی دولت می‌دانست. این وضعیت، داور را در موقعیتی قرار داد که نه امکان اصلاح ساختاری داشت و نه ابزار دفاع نهادی. برخلاف عدلیه، وزارت مالیه فاقد استقلال نسبی بود و مستقیماً زیر نگاه شاه اداره می‌شد (عاقلی، ۱۳۶۹: ۳۰۸).

دهه ۱۳۱۰ ش، دوره گسترش فضای سوءظن، مراقبت و حذف نخبگان در دولت رضاشاهی است. حذف تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و دیگر رجال برجسته، نشان داد که هیچ‌یک از کارگزاران دولت، صرف‌نظر از میزان وفاداری یا خدمات گذشته، از خطر حذف مصون نیستند. داور نیز در همین فضا، به عنوان یکی از آخرین نخبگان قدرتمند، در معرض فشار روانی و سیاسی فزاینده‌ای قرار گرفت. او به‌خوبی می‌دانست در ساختاری که قانون تابع اراده سیاسی

است، هیچ تضمینی برای امنیت فردی وجود ندارد. مرگ داور در اسفند ۱۳۱۵ ش، اغلب به صورت خودکشی ناشی از افسردگی تفسیر شده است. هرچند فشار روانی و شرایط فردی را نمی‌توان نادیده گرفت، اما تقلیل این واقعه به یک مسئله شخصی، نادیده‌گرفتن بستر سیاسی آن است. مرگ داور را باید در چارچوب منطق ساختاری قدرت رضاشاهی تحلیل کرد؛ ساختاری که نخبگان را تا زمانی که مفید بودند حفظ می‌کرد و پس از آن، با حذف یا طرد آنان، اقتدار مطلق را بازتولید می‌نمود. حتی لازم است مرگ داور را در تلاقی ساخت قدرت رضاشاهی، شخصیت داور، منطق دولت مطلقه نوساز و بن‌بست‌های نوسازی از بالا بررسی کنیم.

روایت رسمی، مرگ داور را خودکشی با تریاک معرفی می‌کند. اما در تاریخ‌نگاری انتقادی، این روایت نه به‌طور کامل رد می‌شود و نه ساده‌لوحانه پذیرفته می‌شود. پرسش اصلی این نیست که داور چگونه درگذشت، بلکه این است که چرا داور به نقطه‌ای رسید که مرگ - به هر شکل - محتمل شد؟ اگرچه هیچ سند قطعی مبنی بر دستور به قتل داور وجود ندارد، اما فضای تهدید، تحقیر، بی‌اعتمادی و فشار روانی واقعی است. در دولت‌های مطلقه، خودکشی اغلب آخرین واکنش کارگزار به حذف تدریجی است. داور خود یکی از معماران اقتدار مدرن در ایران بود. او با حذف استقلال قضایی و تمرکز قدرت در دولت، ناخواسته زمینه‌ای را فراهم کرد که در آن، حتی نخبگان نیز فاقد پناه حقوقی شوند. در غیاب تفکیک نهادی و پاسخ‌گویی، اقتدار عقلانی - قانونی به اقتدار شخصی فروکاسته می‌شود. به این تعبیر، اقتدار عقلانی - قانونی در صورتی که فاقد نهادهای بازدارنده و فرهنگ حقوقی پایدار باشد، مستعد شخصی شدن است. در این وضعیت، بوروکراسی به جای آنکه مجری قواعد غیرشخصی باشد، به ابزار تحقق اراده فرد مسلط بدل می‌شود؛ پدیده‌ای که ماکس وبر آن را شکل مدرن

۶. نتیجه‌گیری

مسئله اصلی این پژوهش بررسی نقش علی اکبر داور در فرایند دولت‌سازی اقتدارگرایانه عصر رضاشاه بود؛ مسئله‌ای که مستلزم عبور از روایت‌های توصیفی و نگاه صرفاً حقوقی به عملکرد داور و تمرکز بر کارکرد سیاسی و نهادی اصلاحات او است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که داور یکی از عناصر کلیدی در تحقق دولت متمرکز و اقتدارگرا در دهه ۱۳۰۰ش به شمار می‌آید و نقش او را باید در پیوند ساختاری میان اصلاحات حقوقی و منطق تمرکز قدرت سیاسی تحلیل کرد.

نخستین نکته اساسی آن است که اصلاحات قضایی داور، برخلاف تلقی رایج از آن‌ها به عنوان گامی خنثی در مسیر مدرن‌سازی، واجد کارکردی آشکار در فرایند دولت‌سازی اقتدارگرایانه بود. انحلال نظام متکثر قضایی، حذف محاکم مستقل محلی و شرعی و جایگزینی آن‌ها با عدلیه‌ای متمرکز و تابع دولت، نه تنها به یکسان‌سازی حقوقی انجامید، بلکه امکان اعمال اقتدار دولت مرکزی را در سراسر کشور فراهم کرد. به این معنا، دستگاه قضایی جدید به یکی از ستون‌های اصلی اقتدار دولت رضاشاهی بدل شد و نقش آن از داوری حقوقی به ابزار حکمرانی تغییر یافت.

در این چارچوب، داور را باید به عنوان کنشگری دید که آگاهانه در مسیر تقویت اقتدار دولت مرکزی گام برداشت. او با درک ضعف‌های ساختاری دولت قاجاری و بحران حاکمیت، اصلاح نظام قضایی را نه صرفاً به عنوان ضرورتی حقوقی، بلکه به مثابه پیش شرط استقرار دولت مدرن و مقتدر پی گرفت. این رویکرد نشان می‌دهد که داور از منطق دولت‌سازی اقتدارگرایانه آگاه بود و اصلاحات خود را در هم‌سویی با اهداف کلان سیاسی رضاشاه طراحی و اجرا کرد. یافته‌های پژوهش همچنین بیانگر آن است که داور نقشی فراتر از یک مجری سیاست‌های رضاشاه ایفا کرد. او با

پاتریمونیا لیسیم می‌داند. در ایران عصر رضاشاهی می‌توان از این نظریه برای تفسیر نظریه نظام استبداد مدرن بهره گرفت. از این منظر، داور را باید قربانی منطقی ساختاری دانست که خود در ایجاد آن نقش داشت. مرگ او نماد تناقض درونی دولت مدرن اقتدارگرا در ایران است.

مقایسه سرنوشت داور با تیمورتاش، الگوی مشترک حذف نخبگان را آشکار می‌سازد. هر دو، نقش محوری در تثبیت دولت رضاشاهی داشتند؛ هر دو به تدریج به مراکز قدرت مستقل بدل شدند و هر دو، در نهایت، قربانی سوءظن شاه قرار گرفتند. تفاوت در شیوه حذف (اعدام یا خودکشی) نباید ما را از شباهت ساختاری این دو سرنوشت غافل کند. در هر دو مورد، مسئله اصلی، عدم تحمل نخبگان قدرتمند در دولت متمرکز بود. مرگ داور پیام روشنی برای سایر کارگزاران دولت داشت: وفاداری و کارآمدی، تضمین امنیت سیاسی نیست. این پیام، به انضباط بیشتر بوروکراسی و کاهش ابتکار فردی در دولت انجامید؛ اما همزمان، کیفیت تصمیم‌سازی را تضعیف کرد.

از این پس، دولت رضاشاهی بیش از پیش به دستگاهی فرمان‌بردار و کم‌تحرک بدل شد که در آن، ترس جایگزین خلاقیت شد. برخی دوستان نزدیک داور مانند صدر الاشراف نیز ترس خود را پنهان نمی‌کردند (صدر، ۱۳۶۴: ۲۹۹). فروپاشی موقعیت سیاسی و مرگ علی اکبر داور را باید نه به عنوان حادثه‌ای فردی، بلکه به مثابه نشانه‌ای از بحران درونی دولت‌سازی اقتدارگرایانه در ایران تحلیل کرد. داور، هم نماد موفقیت نهادی این دولت و هم نشانه شکست سیاسی آن بود. مرگ او نشان داد که مدرنیزاسیون بدون نهادهای محدودکننده قدرت، نه تنها آزادی سیاسی را تضمین نمی‌کند، بلکه امنیت نخبگان را نیز از میان می‌برد. از این رو، داور را باید یکی از چهره‌های کلیدی فهم منطق قدرت در ایران معاصر دانست.

بهره‌گیری از دانش حقوقی مدرن و تجربه‌های نظام‌های حقوقی اروپایی، توانست سازوکاری نهادی ایجاد کند که قدرت سیاسی را در قالب قانون تثبیت کند. این پیوند میان قانون و قدرت، یکی از ویژگی‌های اساسی دولت‌های اقتدارگرای مدرن است؛ جایی که قانون نه محدودکننده قدرت، بلکه ابزار مشروعیت‌بخشی و کارآمدسازی آن محسوب می‌شود. از این منظر، نقش داور در دولت‌سازی رضاشاهی، نقشی نهادی و ساختارساز بود.

از سوی دیگر، بررسی پیامدهای اصلاحات داور نشان می‌دهد که تمرکز قضایی، به تضعیف نهادهای واسط و کاهش استقلال حوزه عمومی انجامید. حذف مرجعیت‌های حقوقی رقیب، محدودسازی روحانیت در عرصه قضا و وابسته‌سازی عدلیه به اراده دولت، زمینه‌های لازم برای اعمال اقتدار بدون نظارت مؤثر را فراهم کرد. بنابراین، اصلاحات داور اگرچه به نظم اداری و انسجام حقوقی انجامید، اما به انسداد سیاسی و تقویت اقتدارگرایی ساختاری نیز منجر شد. در پاسخ به مسئله پژوهش می‌توان گفت علی‌اکبر داور یکی از معماران اصلی دولت‌سازی اقتدارگرایانه در عصر رضاشاه بود که از طریق نوسازی و تمرکز نظام قضایی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت اقتدار دولت مرکزی ایفا کرد. داور نماینده نسلی از نخبگان مدرن‌ساز بود که پروژه نوسازی را در غیاب مشارکت سیاسی و نهادهای مستقل، در خدمت تمرکز قدرت پیش بردند. بدین‌سان، اصلاحات او را باید بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند شکل‌گیری دولت اقتدارگرای مدرن در ایران دانست، نه صرفاً اقدامی فنی یا حقوقی.

در نهایت و از لحاظ نظری، مقاله حاضر نشان داد که داور نمونه‌ای گویا از تناقض بنیادین دولت مدرن اقتدارگرا در ایران است: دولتی که با نهادسازی و قانون‌گذاری مدرن می‌شود، اما به دلیل فقدان محدودیت‌های نهادی، منطق استبداد را در قالبی نو بازتولید می‌کند. در این چارچوب، داور نه قهرمان

بی‌چون و چرما و نه صرفاً قربانی منفعل، بلکه عامل و محصول همزمان ساخت قدرت است. فرجام تلخ او نیز نشان داد که توسعه نهادی بدون توسعه سیاسی، نه تنها به تثبیت عدالت و قانون نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند به ناامنی ساختاری نخبگان و تداوم اقتدار شخصی منجر شود. از این‌رو، داور را باید یکی از کلیدی‌ترین چهره‌ها برای درک نسبت میان مدرنیته، قانون و اقتدار در تاریخ معاصر ایران دانست.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، ۱۳۸۴.
- آجودانی، ماشاء الله، *مشروطه ایرانی*، تهران: اختران، ۱۳۸۲.
- اسناد وزارت عدلیه (دوره رضاشاه)، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- آقاعلی‌خانی، رضا و رامین یلفانی «بررسی عملکرد علی‌اکبر داور در وزارت عدلیه»، نشریه مسکویه، شماره ۵۱، صص ۸۴-۹۴، زمستان ۱۳۹۸.
- آیتی، عطا، «دیکتاتوری و اقتصاد؛ گزارشی از اوضاع اقتصادی ایران عصر رضاشاه»، نشریه تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۷، صص ۲۲۳-۲۰۲، ۱۳۸۵.
- تابش، یعقوب، «واکاوی مناسبات علی‌اکبر داور با پهلوی اول»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، شماره ۴۲ (پیاپی ۱۳۲)، صص ۵۳-۷۷، تابستان ۱۳۹۸.
- ده پهلوانی، طلعت و حسن زندیه، «نقش علمای شیعه در نوسازی نظام قضایی عصر پهلوی اول»، دوفصلنامه تاریخ و فرهنگ، شماره ۸۶، صص ۱۲۱-۱۴۴، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- رجیبی فرد، حسن، «تقدم اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی؛ بازخوانی آراء و لندیشه‌های داور»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، شماره ۴۹ (پیاپی ۱۳۹)، صص ۲۳-۴۷، بهار ۱۴۰۰.
- زینگ، محمد، *تحول نظام قضایی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه ۱۳۳۰-۱۲۸۵ ش*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- زندیه، حسن، *تحول نظام قضایی ایران در دوره پهلوی اول (عصر وزارت عدلیه علی‌اکبر داور ۱۳۱۲-۱۳۰۵)*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.

- سیاسی، مسلم و قباد منصوربخت، «بازتاب‌های انحلال عدلیه در مطبوعات دوره رضاشاه»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، سال پنجاه‌وششم، دوره جدید، سال دوازدهم، شماره اول (پیاپی ۴۵)، صص ۷۷-۹۴، بهار ۱۳۹۹.

- صدر، محسن، *خاطرات صدرااشراف*، تهران: وحید، ۱۳۶۴.
- طاهری، زهرا و حسین آبدیان، «تحلیل انتقادی از دیدگاه‌های داور درباره فرهنگ عمومی و دولت ملی»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی انجمن ایرانی تاریخ، دوره ۱۳، شماره ۵۰، صص ۲۷-۵۰، زمستان ۱۴۰۰.

- عاقلی، باقر، *داور و عدلیه*، تهران: علم، ۱۳۶۹.
- فلور، ویلم، *نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی*، با همکاری امین بنانی، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸.
- فوران، جان، *مقاومت‌شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۶.

- کرونین، استفان، *ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران*، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

- هدایت، مهدیقلی، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، ۱۳۴۴.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی، *تضاد دولت و ملت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی، ۱۳۹۱.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، *دولت و جامعه در ایران*، تهران: مرکز، ۱۳۸۹.

- ویر، ماکس، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: مولی، ۱۳۷۴.

